**پیشگامان بازمانده/ روشنفکران عصر مشروطه و غرب**

**آجدانی، لطف الله**

شیوه آشنایی و واکنش ایرانیان با غرب و دستاوردهای‏ آن،ماجرایی درس‏آموز است.در این مقاله نویسنده‏ می‏کوشد،با رویکرد انتقادی،شمه‏ای از نظرات روشنفکران‏ دوران مشروطه را بیان کند.

در روند تاریخ مناسبات ایران و غرب،تماس و ارتباطات ایران و غرب‏ در سده نوزدهم میلادی وارد مرحله جدیدی شد.درحالی‏که ایران‏ عصر قاجاریه انباشتی از عقب‏ماندگی و ضعف و ناتوانی‏های سیاسی‏ اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی بود1.فرهنگ و تمدن بورژوازی‏ نوین غربی در سده نوزدهم میلادی از دو سو در حال اوج گرفتن و پیشرفت بود.غرب سده نوزدهم میلادی از یک سو پیشرفت‏های‏ چشمگیر و روزافزون در حوزه‏های مختلفی چون علم و فلسفه و فن‏آوری و صنعت و تجارت و اقتصاد و جامعه و سیاست و حکومت‏ و نهادهای سیاسی و مدنی را در داخل جوامع غربی تجربه می‏کرد و از سوی دیگر با سرعت و قدرت فراوان در حال افزایش نفوذ و سلطه‏طلبی‏های استعماری و امپریالیستی خود در خارج از جوامع‏ غربی بود.

ایران و ایرانیان از دیرباز و در ادوار مختلف تاریخی قبل از عصر قاجاریه با چهره سلطه‏طلبانه استعمارگران غربی کم‏وبیش آشنایی‏ داشتند.برخی آشنایی‏های بسیار محدودی نیز از سوی بعضی‏ از ایرانیان با برخی پیشرفت‏های غرب در ادوار تاریخی قبل از عصر قاجاریه به ویژه در عصر صفویه وجود داشت،اما هم آشنایی‏های‏ ایرانیان قبل از عصر قاجاریه با پیشرفت‏های جوامع غربی محدود بود و هم پیشرفت‏هایی که در غرب مقارن عصر صفویه وجود داشت، در مقایسه با پیشرفت‏های غرب در اواخر سده هیجدهم و اوایل‏ قرن نوزدهم میلادی بسیار ناچیز بود.در چنین شرایطی نخستین‏ آشنایی‏ها و آگاهی‏ها گروهی از ایرانیان با نوآوری و پیشرفت‏های‏ فرهنگ و تمدن بورژوازی غرب در سده نوزدهم میلادی و مقارن با عصر قاجاریه در ایران شکل گرفت.

نخستین آگاهی‏های گروه‏هایی از ایرانیان عصر قاجاریه درباره‏ غرب سده نوزدهم میلادی از طریق عواملی چون سفرهای دیپلماسی‏ گروهی از مقامات حکومتی ایران،سفرهای تجارتی بازرگانان ایرانی به‏ بعضی از کشورهای اروپایی و همسایه ایران و نیز مهاجرت گروهی از ایرانیان به خارج از کشور به دست آمد.سفرنامه‏های اروپایی‏هایی نیز که در عصر قاجاریه از ایران دیدن کردند و در آثار خود2کم‏وبیش‏ وضعیت عقب‏مانده ایران را با پیشرفت‏های جوامع اروپایی‏ مقایسه‏ کردند،یکی دیگر از عواملی بود که تا حدودی در جهت افزایش آگاهی‏ نسبی گروه‏هایی از جامعه ایران با غرب سده نوزدهم میلادی موثر بود. آگاهی‏های نوپای گروهی از ایرانیان عصر قاجاریه با غرب سده نوزدهم‏ میلادی در روندی تدریجی از طریق ترجمه برخی از آثار و کتاب‏های‏ متفکران و نویسندگان غربی در ایران‏3و تاسیس و گسترش‏ تدریجی مدارس جدید4و چاپ انتشار مطبوعات ایرانی در داخل‏ و خارج از ایران‏5تسهیل و تقویت شد.

عبد الطیف موسوی شوشتری‏6،میرزا ابو الحسن شیرازی‏ معروف به ایلچی‏7،آقا احمد بهبهانی معروف به کرمانشاهی‏8، سلطان الواعظین‏9،رضا قلی میرزا10،زین العابدین شیروانی‏11 و میرزا صالح شیرازی مهم‏ترین اندیشه‏گران پیشگام ایرانی عصر قاجاریه بودند که هریک با درجات متفاوتی،آگاهی‏هایی را درباره غرب‏ و جنبه‏هایی از نوآوری‏ها و پیشرفت‏های جوامع غربی در حوزه‏های‏ مختلف علوم و فنون،صنایع و تجارت،شیوه‏های حکمرانی و حقوق‏ شهروندی در غرب به خوانندگان ایرانی روزگار خود ارائه کردند.بدون‏ تردید ارائه این آگاهی‏ها در روزگاری که ایران در عقب‏ماندگی‏های‏ شدید و نابسامانی‏های فراوانی به سر می‏برد و آن مفاهیم و نهادهایی‏ که این گروه از اندیشه‏گران ایرانی در آثار خود به عنوان جنبه‏هایی از نوآوری‏ها و پیشرفت‏های جوامع غربی یاد کردند،نه در ذهن و زبان‏ ایرانی و نه در تجربه تاریخی ایران تا پیش از آن زمان سابقه چندانی‏ نداشت و دستاوردهای مهم و ارزشمندی به شمار می‏آیند.

به رغم اهمیت و ارزشمندی آگاهی‏هایی که نخستین اندیشه‏گران‏ ایرانی عصر قاجاریه درباره جنبه‏هایی از پیشرفت‏ها و نوآوری‏های‏ جوامع غربی سده نوزدهم میلادی ارائه کردند،نقش و مواضع این گروه‏ از اندیشه‏گران ایرانی در چگونگی رویارویی‏شان با غرب،خالی از برخی‏ از ضعف‏ها،کمبودها،نارسایی‏ها و کژتابی‏ها نبود.درست است که آثار این گروه از اندیشه‏گران ایرانی برخی از آگاهی‏های سودمند درباره‏ برخی از جنبه‏های نوآوری و پیشرفت‏های جوامع غربی را ارائه داده‏ است،اما با توجه به برخی از مدارک و دلایل چنین به نظر می‏رسد که‏ این آثار به سبب پاره‏ای شیفتگی‏های افراطی نویسندگان آن‏ها به غرب‏ که به نوعی خودباختگی آنان در برابر غرب و لاجرم به یک سونگری‏ و پاره‏ای غلطاندیشی آنان انجامید،نتوانست یک تصویر و تصور همه‏جانبه،عمیق و چندان مطلوب از غرب را برای ایرانیان ارائه کند.

فرهنگ و تمدن بورژوازی غرب در سده نوزدهم میلادی‏ ویژگی‏های متعددی داشت که آن ویژگی‏ها محدود به نوآوری و پیشرفت‏های مادی و معنوی جوامع غربی نبود.خصلت استعمارگری‏ و امپریالیستی،چهره دیگر فرهنگ و تمدن بورژوازی غرب سده‏ نوزدهم میلادی بود که در سیاست خارجی دولت‏های استعمارگر اروپایی بازتاب یافته بود.در چنین شرایطی نخستین اندیشه‏گران‏ ایرانی عصر قاجاریه در رویارویی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، نتوانستند آگاهی لازم و بسنده‏ای را درباره رویه استعمارگری غرب‏ و خطرات و پیامدهای زیانبار آن برای ایران و ایرانیان به خوانندگان‏ ایرانی خود ارائه دهند.در آثار مکتوب بر جای مانده از غالب پیشگامان‏ نوگرایی در ایران عصر متقدم قاجاریه،کمترین آگاهی‏ها،انتقادها و هشدارهای اندک نیز غالبا سطحی و یکسونگرانه و معطوف به‏ جانبداری از یک کشور استعمارگر بر ضد کشور استعمارگر رقیب‏ در رقابت‏های استعماری استعمارگران غربی با یکدیگر بوده است. به استثنای سلطان الواعظین که تا حدودی هم از استعمارگری‏های‏ فرانسه و هم از استعمارگری‏های انگلستان در روزگار خود انتقاد کرده‏ است،عبد الطیف شوشتری،ایلچی،شیروانی و آقا احمد بهبهانی‏ به رغم آن‏که استعمارگری‏های فرانسه را تا حدودی مورد انتقاد قرار داده‏اند،با لحنی ستایش‏آمیز و جانبدارانه به توجیه و دفاع از استعمارگری انگلستان پرداختند13.

همچنین در شرایطی که جامعه ایران در عصر قاجاریه نیازمند تلاش برای برون رفت از نتایج و پیامدهای زیانبار عقب‏ماندگی‏های‏ انباشته شده بود و آگاهی‏های نوگرایانه می‏بایست و می‏توانست نقش‏ مهمی را در تحقق این ضرورت ایفا کند،این نقش در نوشته‏های‏ نویسندگانی چون شوشتری،ایلچی و سلطان الواعظین و آقا احمد بهبهانی و شیروانی به توصیف غالبا نارسا و گاه نادرست از غرب محدود شد و نتوانست به‏طور جدی و کارآمد موضوع بررسی و علل و عوامل‏ عقب‏ماندگی ایران را دربرگیرد و راهبردهایی را برای نجات ایران از عقب‏ماندگی ارائه دهد.

چرا پیشگامان اولیه نوگرایی در ایران نتوانستند به شیوه‏ای آگاهانه، عمیق و کم‏زیان با غرب رویاروی شوند؟به نظر می‏رسد یکی از علل‏ اصلی بازماندگی و ناتوانی آنان در شناخت عمیق و نقادانه از غرب‏ نتیجه و نشانه بازماندگی تاریخی ایران و ایرانیان در برخورداری از فرهنگ و فلسفه و تفکر نقادانه و روحیه پرسشگری بود که قرن‏ها بر تاریخ و فرهنگ و جامعه ایران سایه‏افکن بوده است‏14.درست است‏ که بسیاری از آن مفاهیم و نهادهای جدید غرب سده نوزدهم میلادی‏ که پیشگامان نوگرایی ایران در عصر قاجاریه با آن‏ها آشنا شدند تا پیش‏ از آن در ذهن و زبان و تجربه تاریخی ایرانیان سابقه چندانی نداشت،اما این واقعیت را نمی‏توان نادیده گرفت که خودباختگی اندیشه نوگران‏ ایرانی در برار غرب عامل مهمی بود که هرگونه امکان ایجاد فرصت و استفاده از آن برای شناخت نقادانه غرب را از آن‏ها سلب کرد.

نمونه‏ای از برخی خودباختگی‏ها در برابر غرب و شیفتگی‏های‏ افراطی به آن و تقلید کورکورانه را که امکان و فرصت کنجکاوی‏های‏ علمی و فلسفی و شناخت نقادانه از غرب را سلب می‏کند،به روشنی‏ می‏توان در پاره‏ای از تلقی و تصورات و علاقه‏مندی‏های میرزا ابو الحسن‏ ایلچی بازجست.ایلچی با توصیف و ستایش از زیبایی زنان انگلیسی‏ و نوع روابط آزادانه زنان و مردان در انگلستان«آرزو از خدا کرده»که‏ «تسوان ایران»را از عصمت و عفتی که از گونه عصمت و عفت زنان‏ انگریز[انگلستان‏]بهره‏ور گرداند.»15در نگاه ایلچی،لندن«طرفه‏ شهری است که شاهزادگان عظیم الشان و وزرا و امرا و بزرگان به این‏ مهربانی نسبت به هم با زنان آفتاب طلعتان ایشان به این کوچکی دلی‏ و بی‏ساختگی دست هم را گرفته و سماع رود و سرود کامرانی کنند و غم روزگار از دل بیدلان زدایند.کاش این شیوه اعیان و اشراف انگریز [انگلستان‏]در مملکت ایران نیز متداول می‏گشت.»16ایلچی‏ همچنین صفحات فراوانی از سفرنامه خود را با یادداشت‏های مربوط به خاطرات شب‏نشینی‏ها و خوشگذرانی‏ها و دل سپردن‏های خود به‏ «ضیافت رقص»و به«عشرتگاه تفرج»رفتن و بهره‏گیری از زیبارویان‏ انگلیسی و عشق بازی‏ها و زنبارگی‏های خود17سیاه کرده است که‏ به هیچ روی تناسبی با نیاز جامعه ایرانی با نوگرایی در جهت برون رفت‏ از عقب‏ماندگی و رسیدن به پیشرفت و ترقی نداشت.

نخستین مرحله از جریان منظم غرب‏گرایی در میان نوگرایان و اصلاح‏طلبان عصر قاجار از زمان سلطنت فتحعلی شاه و با پاره‏ای از اقدامات نوگرایانه و اصلاح‏طلبانه شاهزاده عباس میرزا آغاز شد18. شکست نظامی ایران در جنگ با روسیه،عامل مهمی بود که عباس‏ میرزا را واداشت تا با هدف نوسازی و اصلاح ارتش،از کارشناسان‏ فرانسوی و انگلیسی استفاده کند.هرچند اقدامات نوگرایانه و اصلاح طلبانه عباس میرزا رویکردی غرب‏گرایانه داشت،اما هدف از آن‏ معطوف به بهره‏مندی از دانش و کارشناسی و پیشرفت‏های غربی برای‏ قدرتمندی ایران و حفظ استقلال آن در برابر نفوذ و سلطه‏طلبی‏های‏ غرب بود.همین سیاست در ابعاد گسترده‏تر و در مقایسه با نوگرایی و اصلاحات عباس میرزا عمیق‏تر،از سوی میرزا تقی خان امیر کبیر تداوم‏ یافت‏19،به ویژه مخالفت‏های امیر کبیر با نفوذ و سلطه‏طلبی‏های‏ غرب در ایران آن‏قدر جدی بود که استعمارگران خارجی را وادارد تا به‏ عنوان یکی از عوامل مهم عزل و سقوط امیر کبیر از مقام و اختیارات‏ صدر اعظمی ناصر الدین شاه به ایفای نقش بپردازند.

پس از عزل و قتل امیر کبیر،جنبش اصلاح‏طلبی نوگرایی‏ در میان حکومت‏گران فروکش کرد،اما این توقف موقتی بود و جنبش اصلاحات و نوگرایی با درجات متفاوتی در میان نوگرایان و اصلاح‏طلبان حکومتی و خارج از حاکمیت قاجاریه ادامه یافت.تداوم‏ جنبش اصلاحات و نوگرایی در میان نوگرایان و اصلاح‏طلبان حکومتی‏ چهره خود را در افکار و اقدامات نوگرایانه و اصلاح‏طلبانه کسانی چون‏ محمد خان سینکی مجد الملک‏20،به ویژه میرزا حسین خان‏ سپهسالار21و تا حدودی در پاره‏ای از اقدامات میرزا علی خان‏ امین الدوله‏22نشان داد.به رغم علاقه‏مندی و دلبستگی‏ اصلاح‏طلبانی چون مجد الملک،امین الدوله و به ویژه سپهسالار به‏ اندیشه ترقی ایران و پاره‏ای اقدامات عملگرایانه آنان در راه اصلاحات و نوگرایی در ایران،گستردگی و عمق نوگرایی‏ها و اصلاح‏طلبی‏های این‏ گروه از اصلاح‏طلبان حکومتی در مقایسه با امیر کبیر کمتر بود.

در یک تحلیل نهایی از افکار و مواضع اصلاح‏طلبان و نوگرایان‏ حکومتی مانند عباس میرزا،قائم مقام،امیر کبیر،مجد الملک، سپهسالار و امین الدوله درباره غرب،چنین به نظر می‏رسد که به‏ رغم رویکرد همه آنان به غرب در مسیر افکار و اقدامات نوگرایانه و اصلاح‏طلبانه خود،امیر کبیر و تا حدودی عباس میرمزا بیش از سایر همکاران اصلاح‏طلب حکومتی خود،در نگاه به غرب به هر دو رویه پیشرفت و ترقی مادی و معنوی غرب از یک سو و سیاست‏ها و برنامه‏های استعماری قدرت‏های غربی و خطرات و پیامدهای‏ زیانبار آن برای ایران توجه کردند.در این میان سپهسالار با نقش‏ خود در اعطای امتیاز رویتر به انگلیسی‏ها23حتی تا حدود زیادی تردیدهایی را درباره ماهیت وطن‏دوستی و استقلال‏طلبی‏ و عظمت‏خواهی خود برای ایران به وجود آورد.همچنین غالب این‏ گروه از اصلاح‏طلبان حکومتی در رویکرد خود به جنبه‏هایی از دانش‏ و کارشناسی غرب تا حدود زیادی و با درجات متفاوتی به استفاده از دستاوردهای تکنولوژیکی و اقتباس از غرب محدود ماندند و چندان به‏ کانون‏های فکری و شرایط و مقدمات تاریخی-اجتماعی و فرهنگی‏ سازنده آن پیشرفت‏ها و نوآوری‏ها توجه بسنده‏ای نکردند.شناخت‏ آنان از غرب به‏طور عمده محدود بود به یک شناخت روبنایی از غرب که در آن چندان نشانه‏هایی از یک شناخت عمیق و نقادانه از غرب وجود نداشت.در چنین شرایطی و به اعتبار میزان تاثیرگذاری‏ روشنفکران بر مواضع فکری،سیاسی،فرهنگی و اجتماعی فعالان‏ سیاسی و تجددطلبان مشروطه‏خواه دارای تمایلات روشنفکرانه‏ در انقلاب مشروطیت ایران،میرزا فتحعلی آخوندزاده‏24، میرزا یوسف خان مستشار الدوله‏25،میرزا ملکم خان ناظم الدوله‏26 و میرزا عبد الرحیم طالبوف‏27،مهم‏ترین روشنفکران عصر مشروطیت ایران بودند که بررسی افکار و مواضع آنان درباره غرب، به ویژه از آن رو که نشان‏دهنده چگونگی تاثیرات تلقی هریک از آنان درباره غرب بر مواضع فکری آنان در حوزه‏های مختلفی چون‏ حکومت،سیاست،فرهنگ،مذهب،روحانیت،سنت و تجدد است از اهمیت فراوانی برخوردار است.

آخوندزاده از جمله اندیشه‏گران ایرانی عصر قاجاریه بود که با جنبه‏هایی از علوم و فرهنگ و تمدن جدید غرب آشنا بود.وی با افکار بعضی از متفکران روسی و اندیشه‏گران و فیلسوفان و نویسندگان‏ بزرگ غربی چون هیوم،شکسپیر،نیوتن،مولیر،رنان،ولتر و مونتسکیو آشنایی و تحت تاثیر آنان قرار داشت.آخوند زاده تحت تاثیر فلسفه سیاسی نوین غربی با انتقاد از وضع موجود در جامعه ایران،به‏ اصول و مبانی نظام سیاسی مشروطیت پارلمانی و دموکراسی غربی‏ و مفاهیمی چون آزادی‏ها و برابری‏های دموکراتیک و سکولاریسم‏ دلبستگی فراوانی داشت.یکی از ویژگی‏های مهم نگاه آخوند زاده‏ به غرب آن بود که وی مفاهیم و نهادهای غربی را همان‏گونه که‏ در فلسفه سیاسی غرب و جوامع غربی وجود داشت،مورد تاکید و حمایت قرار داد.او با اعتقاد به وجود برخی تضادها و تناقض‏های‏ موجود میان اسلام و دموکراسی غربی،به کسانی چون ملکم خان و مستشار الدوله که می‏کوشیدند تا مصلحت‏اندیشانه و با تقلیل مفاهیم‏ غربی،آن مفاهیم را با اسلام همانند جلوه دهند،انتقاد و اعتراض کرد. چنان‏که در نامه انتقاد خود از رساله«یک کلمه»مستشار الدوله چنین‏ نوشت:«به خیال شما چنان می‏رسد که گویا به امداد احکام شریعت، کونستیتوسیون فرانسه را در مشرق زمین مجری می‏توان داشت، حاشا وکلا،بلکه محال و ممتنع است.»28

آخوند زاده را به درستی از پیشگامان ناسیونالیسم جدید ایرانی‏ دانسته‏اند.برخی از مورخان و پژوهشگرانی چون یرواند آبراهامیان‏ تاکید روشنفکران عصر مشروطیت بر ناسیونالیسم را در جهت‏ تمایلات و اهداف ضد امپریالیستی آنان یاد کرده‏اند29.اما چنین‏ به نظر می‏رسد که دیدگاه نویسندگانی چون آبراهامیان در این زمینه‏ حد اقل درباره آخوندزاده چندان صحیح نباشد.انگیزه و هدف اصلی‏ آخوند زاده در طرح افکار و تمایلات ناسیونالیستی خود که جنبه‏ افراطی و مبالغه نیز به خود گرفت،بیشتر معطوف به ضدیت با اسلام‏ و عرب بود تا استعمارگران و امپریالیست‏ها.به رغم علاقه‏مندی‏ و تمایلات ضد استبدادی شدید آخوندزاده،پاره‏ای افراطی‏گران در ناسیونالیسم،وی را تا آن‏جا پیش برد که در ستایش خود از حکومت‏ها و شاهان ایران باستان،با نادیده گرفتن استبداد باستانی،نان را «عدالت پیشه و فرشته کردار»30خواند و مهم‏تر این‏که به رغم‏ علاقه‏مندی و تاکید شدید آخوندزاده به«حفظ میهن بر ضد بیگانگان‏ و...ملت دوستی و وطن‏پرستی»31به شیوه‏ای روشن‏تر و جدی از خود تمایلات ضد استعماری و ضد امپریالیستی نشان نداد و حتی‏ همان‏گونه که دکتر حائری نیز به درستی نوشته است:

«آخوندزاده تنها از نظام حاکم در ایران انتقاد ولی از حکومت‏ تزاری روس ستایش می‏کرد و خود شخصا خدمتگزار وفادار آن بود. حکومتی که داستان تجاوز کاری‏هایش به ایران،صفحات تاریخ نو ایران را پر کرده و به بهای جان هزارها هم میهن آخوند زاده تمام شده‏ است.»32

آخوند زاده همچنین در رویکرد خود به غرب،به رغم آگاهی‏های‏ نسبی ارزنده‏ای که درباره جنبه‏هایی از نوآوری‏ها و پیشرفت‏های‏ غرب و لزوم استفاده از آن‏ها ارائه کرده است،اما در محدوده انتقال آن‏ مفاهیم و نهادها بدون توجه به پاره‏ای تفاوت‏های تاریخی،اجتماعی‏ و فرهنگی ایران با جوامع غربی باقی ماند و نتوانست به یک شناخت‏ عمیق از ریشه‏ها،خاستگاه و مبانی فکری،تاریخی،اجتماعی،سیاسی‏ و فرهنگی آن مفاهیم و نهادها و یک شناخت نقادانه از غرب دست یابد.

مستشار الدوله و میرزا ملکم خان نیز مانند آخوندزاده با جنبه‏هایی از نوگرایی‏ها و پیشرفت‏های غرب و تعدادی از متفکران غربی آشنایی و به آن‏ها دلبستگی داشتند و مانند آخوند زاده در افکار و تمایلات خود برای پیشرفت و ترقی ایران رویکردی غرب‏گرایانه داشتند.اما برخلاف‏ آخوند زاده که نظام سیاسی مشروطیت پارلمانی و دموکراسی و مفاهیمی چون قانون،آزادی و برابری‏های دموکراتیک را تا حدود زیادی به شیوه‏های پذیرفته‏شده آن در فلسفه سیاسی غرب و جوامه‏ غربی مورد ستایش و معرفی قرار داد،مستشار الدوله و ملکم خان از مسیر دیگری عبور کردند.مستشار الدوله و به ویژه ملکم خان با توجه به‏ شرایط اجتماعی ایران و به ویژه نفوذ و قدرت سنتی مذهب و رهبران‏ مذهبی در جامعه ایران،مصلحت‏اندیشانه کوشیدند تا مشروطیت، دموکراسی،قانون،آزادی و برابری‏های دموکراتیک را از طریق تقلیل‏ آن مفاهیم و نهادها با اسلام همانند و هماهنگ جلوه دهند و با پنهان‏ نگاه داشتن برخی تضادها و تناقض‏های موجود میان اسلام و قوانین‏ شرعی با مشروطیت و دموکراسی غربی از مخالفت‏های دین‏مداران‏ سنتی و به ویژه رهبران روحانی با مشروطیت و دموکراسی بکاهند. برپایه همین شیوه از تلقی مصلحت‏اندیشانه و البته نامتناسب با واقعیت بود که مستشار الدوله در نامه مورخ 29 جمادی الثانی 1286 ق خود به آخوند زاده نوشت:«به جمیع اسباب ترقی و سیویلیزاسیون‏ از قرآن مجید و احادیث صحیح،آیات و براهینی پیدا کرده‏ام که دیگر نگویند فلان چیز مخالف آیین اسلام یا آیین اسلام مانع ترقی و سیویلیزاسیون است.»33و میرزا ملکم خان نیز در گفت‏وگوی خود با ویلفرد بلنت انگلیسی اظهار داشت:«چنین دانستم که تغییر ایران‏ به صورت اروپا کوشش بی‏فایده‏ای است.از این‏رو فکر ترقی مادی را در لفاف دین عرضه داشتم.»34

فریدون آدمیت درباره ملکم خان و دیدگاه و مواضع او درباره غرب‏ چنین نوشته است:

«ملکم خان پیشرو اصلی و مبتکر واقعی اخذ تمدن فرنگی بدون‏ تصرف ایرانی بود.در واقع فلسفه عقاید سیاسی او مبتنی بر تسلیم‏ مطلق و بلاشرط در قبال تمدن اروپایی بود.عقیده داشت که ایران‏ در تمام ارکان زندگی سیاسی و اقتصادی باید اصول تمدن غربی را بپذیرد.«چه آیین ترقی همه جا بالانفاق حرکت می‏کند».می‏گفت‏ در اخذ اصول تمدن جدید و مبانی ترقی عقلی و فکری حق نداریم‏ درصدد اختراع باشیم،بلکه باید از فرنگی سرمشق بگیریم و در جمیع‏ صنایع از باروت گرفته تا کفش دوزی محتاج سرمشق غیر بوده و هستیم.»35

دکتر ما شاء اللّه آجودانی در نقد تلقی و دیدگاه آدمیت درباره‏ ملکم خان به درستی نشان داده است:

«تصویر اغراق آمیزی که آدمیت از مفهوم اخذ تمدن غربی در تفکر ملکم ارائه داده است،باعث بسیاری از گمراهی‏ها در برداشت‏های‏ معاصران ما شده است.آن آیین تمدن غربی که از دیدگاه ملکم‏ می‏بایست به عینه اخذ می‏شد و تصرفی هم در آن نمی‏شد،آیین‏ حکمرانی،قانون و نظم دولت بود که او از آن به اصل آیین تمدن غرب‏ یاد می‏کرد.ملکم درم راحل اولیه زندگی‏اش و در دوره‏ای کوتاه معتقد بود که اخذ قانون دیوان یا دولت باید بدون هیچ تصرفی انجام گیرد،اما مقصود او از اخذ این آیین حکمرانی بدون هیچ تصرفی این‏ نبود که تمام ممظاهر مدنیت غربی فیا لمثل همه شیوه‏ها در رسوم اجتماعی و طرز ندگی مردم آن‏ها را هم باید اخذ کرد.ملکم در کار خود هدف سیاسی داشتو بر آن بود که همان‏گونه که بسیاری از مظاهر مادی تمدن غربی مثل‏ ماشین،تلگراف،عکاسی و...را به عینه اخذ می‏کنیم،باید شیوه حکومت و نظم دولت و شیوه‏های قانونگذاری را هم به عینه و بدون تصرف اخذ کنیم،چرا که در دید او پیشرفت مادی و صنعتی‏ تمدن غرب حاصل همین نظم اصول دولت و دستگاه دیوان بود.البته‏ این سخن او با آنچه که بعدها تقی‏زاده در دوره‏ای از زندگی خود درباره‏ اخذ بدون قید و شرط تمدن غربی(به استثنای زبان و مذهب)گفت، تفاوت اساسی و بنیادی دارد.»36

آنچه که در جهت شنخت و ارزیابی هرچه صحیح‏تر از تلقی‏ و دیدگاه ملکم خان درباره غرب،اهمیت فراوانی دارد،توجه به این‏ واقعیت است که تلقی و دیدگاه ملکم درباره غرب از دو دوره فکری‏ متفاوت و بلکه متضادی برخوردار بود.ملکم حتی در نخستین مرحله‏ فکری و آثار و افکار منتشره خود با آن‏که در مقایسه با افکار بعدی‏ خود،شیفتگی و صراحت بیشتری به اخذ فرهنگ و تمدن غرب از خود نشان داد،اما هرگز تقلید مطلق از غرب را پیشنهاد نکرد.او در «کتابچه غیبی یا دفتر تنظیمات»که قدیمی‏ترین نوشته مدون ملکم‏ است،درباره اخذ اصول نظم غربی چنین نوشته است:

«راه ترقی و اصول نظم را فرنگی‏ها در این دو سه هزار سال مثل‏ اصول تلغرافیا[تلگراف‏]پیدا کرده‏اند و بر روی یک قانون معین ترتیب‏ داده‏اند.همان‏طور که تلغرافیا را می‏توان از فرنگ آورد و بدون زحمت‏ در طهران نصب کرد،به همان طور نیز می‏توان اصول نظم ایشان را اخذ کرد و بدون معطلی در ایران برقرار ساخت ولیکن چنان‏که مکرر عرض کردم و باز هم تکرار خواهم کرد،هرگاه بخواهید اصول نظم‏ را شما خودتان اختراع کنید،مثل این خواهد بود که بخواهید علم‏ تلغرافیا را از پیش خود پیدا نمایید.»37

و در رساله«دفتر قانون»نیز ملکم تاکید کرد:«به همان دلیلی که‏ تفنگ را ما اختراع نکردیم»و یا ما«کالسکه آتشی»نساخته‏ایم،«به‏ همان طور نیز دستگاه اجرایی نداریم»و به این نتیجه رسید که:«ما در سمائل حکمرانی نمی‏توانیم و نباید از پیش خود اختراعی کنیم.یا باید عمل و تجربه فرنگستان را سرمشق خود قرار دهیم یا باید از دایره‏ بربری گری خود قدمی بیرون نگذاریم.»و تصریح کرد:«کاش اولیای‏ دولت ما نیز در اختراعات دولتی یک قدری به عقل خود کمتر اعتماد می‏نمودند و آن اصولی را که فرنگی‏ها با این همه علم و تجربه یافته‏اند، کمتر تغییر می‏دادند،طرح‏های دولتی را یا باید به کلی قبول کرد و یا باید به کلی رد نمود.این نوع طرح‏ها را مثل چرخ‏های ساعت ترتیب‏ داده‏اند هرگاه نصف چرخ‏های ساعت را رد کنیم،نصف دیگر بی‏مصرف‏ و مثل آن بازیچه خواهد بود که ما از فرنگی‏ها اخذ کرده‏ایم.»38

هرچند در این نوشته ملکم در دفتر قانون دعوت او به تقلید از غرب‏ مشهود است،اما چنانکه پیداست تقلید او از غرب با آن‏که تا حدودی جنبه افراطی و مبالغه‏آمیز نیز به خود گرفته است،اما لزوما دعوت‏ او به یک تقلید محض و مطلق از غرب در همه ابعاد و شئون زندگی‏ فردی و اجتماعی را منعکس نمی‏کند.اما همان دعوت او به تقلید از غرب در آیین و مسائل حکمرانی از چند ایراد اساسی برخوردار است: استدلال او که«به همان دلیلی که تفنگ را ما اختراع نکردیم»لذا«در مسائل حکمرانی نمی‏توانیم و نباید از پیش خود اختراعی نماییم»بر پایه استواری قرار نگرفته است.ملکم در واقع بر آن بود تا با الگو قرار دادن و و تقلید از آیین حکمرانی غرب،راه حلی برای برون رفت ایران از عقب‏ماندگی‏ها به دست آورده و معرفی کند.درحالی‏که درست است که‏ مثلات تفنگ یا کالسکه آتشی می‏تواند عینا و به صورت مشابهی از کاربرد مشترکی در جوامع مختلف بدون توجه به نوع فرهنگ مذهب و تاریخ و آداب و سنن اجتماعی آن جوامع برخوردار باشد و به کار گرفته شود، اما نوع آیین حکمرانی هر جامعه،حد اقل در جنبه‏هایی مربوط به نوع‏ تاریخ،فرهنگ،مذهب،اخلاق و آداب و رسوم آن جامعه است که با توجه‏ به وجود برخی تفاوت‏ها در جوامع مختلف،تفاوت‏ها و تغییراتی داشته‏ باشد که متناسب با ویژگی‏ها و شرایط هر جامعه باشد.فلسفه سیاسی و آیین حکمرانی غرب جدید نیز یک حادثه و اتفاق آنی نبوده است،بلکه‏ بر بستر مقدمات و شرایط تاریخی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی غرب و در یک روند تدریجی شکل گرفته است که نمی‏توان آن‏ را مانند یک کالا و محصول صادراتی غرب مثل یک خوراکی یا پوشیدنی‏ وارد کرد و به یک جامعه خوراند و یا بر آن پوشاند.ملکم این واقعیت را درنیافت و یا حد اقل آن‏که به آن پایبندی نشان نداد که غرب جدید و پیشرفت‏هایش تا حدود زیادی محصول ذهن پرسشگر و کنجکاور و شک‏ علمی و عقلانیت انتقادی و روحیه نوآوری انسان و جامعه غربی است،در حالی که ملکم برای عبور و نجات ایران و ایرانیان از بن‏بست عقب‏ماندگی‏ مسیری را پیشنهاد کرد که در آن راه‏ها هم به سوی شناخت نقادانه از غرب مسدود بود و هم به سوی بسیج عمومی برای تدارک آمادگی‏ها و امکانات در جهت خلاقیت و نوآوری ایرانی.

در رساله دفتر تنظیمات یا کتابچه غیبی که از نخستین آثار ملکم خان و دربردارنده افکار اولیه اوست به روشنی می‏توان جنبه‏هایی‏ از تلقی اولیه ملکم درباره غرب را دریافت.یکی از شخصیت‏های اصلی‏ این رساله«آقای فضول»نام دارد.آقای فضول منعکس‏کننده یک نوع‏ دیدگاه مخالف دیدگاه ملکم خان است.در شرح مخالفت با دیدگاه‏ ملکم درباره غرب از زبان آقای فضول چنین آمده است:«ما میل‏ نداریم که دین خود را از دست بدهیم.ما هر وقت بخواهیم کافر شویم‏ شما را خبر می‏کنیم و قوانین فرنگ را هر طوری که تو بخواهی اخذ می‏کنیم.اما حالا زحمت بی‏فایده نکشید.خدا به ما عقل داده است و هیچ احتیاج به درس فرنگی نداریم.گذشته از این‏ها این‏جا ایران است. این‏جا فرنگ نیست که هرکسی هرچه بخواهد مجری بدارد،علما و مجتهدین پوست از سرما می‏کنند.»39

دقت در دیدگاه آقای فضول دربردارنده چند نکته مهم است.یکی‏ آن‏که وی دین را در تقابل با اخذ فرهنگ و تمدن و قوانین غربی‏ می‏داند.در نگاه دین مدارانه آقای فضول چنین رویکردی به غرب‏ به منزله کفر و از دست دادن دین است.دیگر آن‏که وی با استناد به‏ این‏که خدا به ما عقل داده است،در واقع مدافع نوعی خوداتکایی است‏ که در ماهیت خود می‏تواند مثبت ارزیابی شود.اما آن جایی که وی‏ از این خوداتکایی به این نتیجه می‏رسد که«هیچ احتیاج به درس‏ فرنگی نداریم»،منعکس‏کننده افراطی‏گری‏های آقای فضول است‏ که راه را بر امکان هرگونه تبادل و تعامل فرهنگی و تمدنی ایران و غرب و فرصت استفاده از دستاوردهای مثبت فرهنگ و تمدن غرب‏ و متناسب با شرایط و نیازهای جامعه ایران می‏بندد.همچنین این‏که‏ «علما و مجتهدین پوست از سر ما می‏کنند»،نیز مخالفت رهبران‏ مذهبی روزگار ملکم با رویکرد به غرب را منعکس می‏کند.ملکم خان‏ در پاسخ به آقای فضول چنین نوشت:«این حرف‏ها مدتی است که کهنه‏ شده است.بیچاره مجتهدین را بی‏جهت متهم نکنید باز الان در ایران‏ هرگاه کسی هست که معنی نظم یوروپ را بفهمد میان مجتهدین‏ است.وانگهی از کجا فهمیدید که اصول نظم فرنگ خلاف شریعت‏ اسلام است.من هرگاه قرار بگذارم که مستوفیان دیوان پول دولت‏ را کم بخورند مجتهدین چه حرفی خواهند داشت؟ترتیب مناصب‏ دیوانی چه منافات با شریعت دارد؟انتظام دولت منافی هیچ مذهب‏ نیست.»40در پاسخ ملکم خان به آقای فضول دو ایراد مهم وجود دارد: یکی مصلحت‏اندیشی توام با ریاکاری ملکم خان درباره مجتهدان دینی‏ و دیگری نامتناسب بودن ادعای ملکم خان درباره این‏که شناخت و فهم روحانیان آن روزگار از اروپا با واقعیت،استدلال ملکم درباره این‏که‏ «در ایران هرگاه کسی هست که معنی نظم یوروپ را بفهمد میان‏ مجتهدین است»،نه درست بود و نه خودش به آن اعتقادی داشت.

ملکم در تبیین باور خود به لزوم اخذ اصول نظم غربی در رساله‏ «دستگاه دیوان»تاکید کرد:«بعد از این دول روی زمین می‏باید مثل‏ دول فرنگستان منظم باشند.یا باید منکوب و مغلوب قدرت ایشان‏ بشوند.»41درواقع وی از رویکرد خود به غرب حد اقل در مقام نظر، خواهان قدرت،عظمت و پیشرفت ایران و مخالف منکوب و مغلوب‏ شدن ایران در برابر قدرت غرب بود.آن جایی هم که تاکید کرد«انوار فرنگ مثل سیل به ممالک اطراف هجوم دارند.هر قدر که ممر این سیل‏ [را]زیادتر باز کنیم از فیض ترقی یوروپ بیشتر بهره خواهیم برد»42، علاقه‏مندی و دلبستگی او را به پیشرفت و ترقی ایران نشان می‏دهد.اما آنچه که از نظر ملکم خان در تاکید او بر باز کردن ممر این سیل برای بهره‏ گرفتن از فیض ترقی یوروپ دورمانده و به آن توجه جدی و بسنده‏ای‏ نشده است،وجود رویه استعماری و امپریالیستی غرب در همان«انوار فرنگ‏[که‏]مثل سیل به ممالک اطراف هجوم»آورده است،بود.

نقش میرزا ملکم خان در انعقاد قرارداد لاتاری‏43نیز عامل مهمی‏ بود که هم تا حدود زیادی دلبستگی او به منافع ملی را با تردید روبه‏رو ساخت و هم به تقویت آن دیدگاهی که او را غربزده نامید و معرفی‏ کرده‏اند،انجامید.همان‏گونه که معتقدان به غربزدگی ملکم،از تاکید او بر لزوم سرمایه‏گذاری خارجی در ایران و نفوذ کمپانی‏های غربی‏ در ایران به سود اثبات غربزدگی او بهره گرفته‏اند.درحالی‏که به‏ نظر می‏رسد ملکم خان از تاکید خود بر لزوم سرمایه‏گذاری خارجی‏ و فعالیت کمپانی‏های غربی در ایران،توسعه اقتصادی ایران را در نظر داشت.به ویژه در شرایطی که ضعف و ناتوانی سرمایه و دانش‏ و تجربه فعالیت‏های اقتصادی جدید و متناسب با شرایط و تحولات‏ اقتصادی جهانی و منطقه‏ای در داخل ایران مشهود بود،ملکم افزایش‏ سرمایه‏گذاری خارجی و فعالیت کمپانی‏های غربی در ایران را برای‏ ترقی ایران لازم می‏دانست.از همین دیدگاه است که معتقد بود«از برای آبادانی ایران کمپانی‏ها را باید از خارج آورد.»44

بسیاری از مورخان و پژوهشگران در پیروی از مواضع دینی و رویکرد ضد غربی خود،ملکم خان را غربزده نامیده و معرفی کرده‏اند45. اما مدارک و دلایلی در دست است که نشان می‏دهد این شیوه از تلقی،یک تحلیل و پندار گمراه‏کننده و نتیجه و نشانه نوعی بدفهمی‏ و بدخوانی تاریخی است که پیوند چندان نزدیکی با واقعیت ندارد. درست است که ملکم خان در آثار اولیه‏اش دلبستگی فراوانی به لزوم‏ اقتباس از غرب نشان داد و درست است که دلبستگی او به اقتباس‏ از غرب،خالی از برخی نارسایی‏ها و کژتابی‏ها نبود،اما در همان آثار اولیه‏اش و به رغم پاره‏ای مبالغه‏ها و کژتابی‏های فکری او درباره غرب، هرگز یک تقلید محض و مطلق از غرب در همه جنبه‏های مادی و معنوی را در نظر نداشت.وی از تاکید خود بر این‏که«باید عمل و تجربه فرنگستان را سرمشق خود قرار بدهیم»به‏طور عمده هدف‏ اخذ«اصول نظم»و«مسائل حکمرانی»غرب را در نظر داشت.به‏ ویژه آن‏که ملکم در دوره دوم حیات فکری‏اش و در آثاری چون‏ روزنامه قانون و رساله ندای عدالت که در اواخر عمرش نوشته شده‏ و دربردارنده و منعکس‏کننده آخرین دیدگاه‏هایش است،هرچند مصلحت‏اندیشانه اما حد اقل در مقام نظر نسبت به دیدگاه‏های‏ اولیه‏اش تجدید نظر کرد.ملکم در رساله ندای عدالت خود تصریح‏ کرد:«کدام احمق گفته است که ما باید برویم همه رسومات و عادات‏ خارجه را اخذ نماییم؟»47

و در روزنامه قانون با اتخاذ مواضع دینی-حتی دینی‏تر از بسیاری‏ از دین‏مداران و روحانیان روزگار خود-تا آن‏جا پیش رفت که به زبان‏ یکی از«امنای آدمیت»خطاب به فرنگی‏ها چنین نوشت:

«در دنیا هیچ نظم و حکومتی نمی‏بینیم که مبادی آن یا در قرآن یا در اقوال ائمه یا در آن دریای معرفت اسلام که ما احادیث می‏گوییم و حدود و وسعت آن خارج از تصور شماست به‏طور صریح معین نشده‏ باشد.کشف این حقیقت شرایط ترقی ما را به کلی تغییر داده است. حال عوض این‏که به جهالت سابق،تنظیمات مطلوبه را برویم از فرنگستان گدایی نماییم.این سراط مستقیم و این طرح تازه، جمیع خبطها و ضررهای گذشته ما را بلاشک بهتر از انتظار هرکس‏ تلافی خواهد کرد.»47

یکی دیگر از برجسته‏ترین و مهم‏ترین روشنفکران عصر قاجاریه و مشروطیت میرزا عبد الرحیم طالبوف تبریزی است.طالبوف نیز مانند دیگر روشنفکران روزگار خود تحت تاثیر آثار متفکران غربی به ویژه‏ فیلسوفان سیاسی و اجتماعی فرانسوی،انگلیسی و آلمانی مانند بنتام،ولتر،ژان ژاک روسو،هنری توماس،ارنست رنان،امانوئل کانت‏ و نیچه قرار داشت.وی به سبب سرخوردگی شدید از وضع موجود در جامعه ایران روزگار خود و با انتقاد شدید از عقب‏ماندگی ایران و تحت‏ تاثیر نوآوری و پیشرفت مادی و معنوی جوامع غربی،مدافع سرسخت‏ اندیشه ترقی و تجدد در ایران بود.او نیز مانند دیگر اندیشه‏گران و روشنفکران روزگار خود در مسیر اندیشه ترقی خواهی و تجددطلبی‏ در ایران،از رویکردی غرب‏گرایانه برخوردار بود.

طالبوف از رویکرد به غرب و تاکید بر لزوم اقتباس از نوآوری‏ها و پیشرفت‏های غرب،هدف ترقی و قدرت و عظمت ایران و استقلال‏ کشور و حفظ مذهب در برابر دستیازی‏های سلطه‏طلبانی کشورهای‏ استعمارگر را تعقیب می‏کرد.وی در قسمتی از کتاب«مسالک‏ المحسنین»خود صریحا اشاره کرده است:«امروزه هیجده دولت‏ اروپا نصارا هستند و متفاقا می‏خواهند به ملت اسلام غالب شوند، ممالک آن‏ها را تصرف کنند و مذهب خودشان را انتشار بدهند و عواید خودشان را مرعی الاجرا نمایند.یعنی مسجد ما را کلیسا بسازند و ما را عبده و تبعه خود بدانند و بکنند.در این صورت البته ما باید جهاد کنیم...[اما]حالا با چماق و نیزه و شمشیر و تبرزین حفظ ملک و مملکت ممکن نیست.واجب است که مجاهدین مسلح داشته باشیم و برای مخارج نگه داشتن آنها،مبلغی از هر تبعه به عنوان مالیات جهادیه‏ هر ساله اخذ کنیم و صرف لشکر و سرکردگان آن بکنیم.»48

طالبوف با اشاره به ضعف ایران و اهمیت و ضرورت برخورداری ایران‏ از تکنولوژی پیشرفته چون تلگراف،تلفن و راه‏آهن تاکید کرده است که‏ باید«در ایران کارخانه بسازیم،از فرنگیان اوستاد چیت‏ساز و ماهوت‏ساز و مکانیک بیاوریم،وقتی که خودمان یاد گرفتیم آن‏ها را یعنی خارجه را بیرون بکنیم.49دقت در دیدگاه طالبوف در این باره به روشنی نشان‏ می‏دهد که وی ضمن آگاهی به اهمیت و ضرورت برخورداری ایران از تکنولوژی جدید و لزوم استفاده از دستاوردهای علمی و فنی غرب،به‏ هیچ روی خواهان وابستگی ایران به غرب نبود.او خواهان استفاده از تکنولوژی و دانش و کارشناسان غربی برای پیشرفت و توسعه اقتصادی‏ ایران تا رسیدن به مرحله خودکفایی ایران بود.طالبوف آن قدر آگاهی و هوشمندی نیز داشت که در عین تاکید بر لزوم اقتباس از غرب،بر لزوم‏ یادگیری دانش فنی غرب نیز توجه و تاکید داشت.

برخلاف پندار رایج اما نادرست در میان گروهی از نویسندگان و پژوهشگران تاریخ،علوم سیاسی و جامعه‏شناسی،طالبوف آشکارا با تقلید مطلق از غرب و آنچه که غربزدگی نامیده شده است،کاملا مخالف بود.به نوشته او:«هر ایرانی که وطن خود را مثل بلاد اروپا بخواهد...[و]در اعمال و اقوال تقلید آن‏ها را نماید...دشمن دین و وطن خود می‏باشد...»50و نیز از آن گروه از تحصیلکردگان ایرانی‏ که در خارج از کشور،از فرهنگ و تمدن اروپایی تنها باده‏نوشی و خوردن گوشت خوک را آموخته‏اند،سخت انتقاد کرده‏51و در نقد فرنگی مآبی چنین نوشت:«آن‏ها که از فرنگستان برگشتند جز چند نفر همه در ایران فرنگی‏مآبی و نشر اراجیف و تقبیح رسوم و عواید اجدادی نمودند،مردم را اسباب تنفر از علم و معلومات شدند52 و تاکید کرد:«آثار علم،اول باید در خود حامل او بروز نماید،پاکی‏ عقیده،حب وطن،پرستش حق،تهذیب اخلاق از آثار علم است که‏ مفرنگان ما ندارند.